

نگاهی به ارزش‌های انسانی و آرمانی مولانا از دیدگاه اجتماعی

رؤیا سیدالشهدائی^۱امیر حسین ماحوزی^۲

چکیده

به دست آوردن تصویری دقیق از ارزش‌های جهان اجتماعی کار ظریف و حساسی است؛ به ویژه که جهان اجتماعی پیوسته در حال دگرگونی و تغییر است. یکی از راه‌های شناخت ارزش‌های اجتماعی، مطالعه و بررسی آثار ادبی تأثیر گذار در اندیشه‌ها و باورهای نسل‌های گوناگون در دوره‌های مختلف تاریخی است. یکی از این اثرها کتاب مثنوی مولانا است که گرایش‌های ارزشی آن آینه ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی روزگار خود است و با وجود گذشت هشت قرن از آفرینش این اثر هنوز هم تأثیرگذاری ژرف آن بر چشم‌انداز فکری قشرهای مختلف جامعه آشکار است. این پژوهش به منظور شناخت ارزش‌های اجتماعی برخاسته از کتاب مثنوی معنوی و بررسی کارکرد آن‌ها در جهان اجتماعی امروز، انجام شده است.

روش تحقیق پژوهش، تحلیل محتوایی است و مثنوی به دلیل اثربخشی گسترده در آموزه‌های انسانی و اجتماعی مبنای تحلیل قرار گرفته است. شیوه تحلیل کیفی است، ولی برای توصیف بخش محدودی از یافته‌ها از تحلیل کمی نیز استفاده شده است.

کلید واژه‌ها:

مثنوی، مولانا، ارزش اجتماعی، نظام ارزشی مثنوی.

۱- دانشجوی دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن- ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، مرکز دماوند، دانشگاه پیام نور، دماوند- ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۱۹

تاریخ وصول: ۹۲/۰۹/۱۱

مقدمه

مولانا (۶۷۲-۶۰۴ ه. ق) اندیشمند و عارفی چند وجهی و شناخته شده است؛ اندیشه‌های او در ابعاد فلسفی، علمی، دینی، اجتماعی، عرفانی و فرهنگی در سده‌های پیشین در شرق و غرب جهان تأثیرگذار بوده است.

در آستانه قرن بیست و یکم، انسان سرگردان و بحران‌زده عصر حاضر بیش از هر زمان دیگری خود را درگیر پرسش‌های اساسی می‌یابد و از آنجایی که ارزش‌ها، سازمان دهنده اصلی اعمال و رفتارهای شخصیت‌های رشد یافته و در نهایت جامعه محسوب می‌گردد، پرسش‌های انسان امروزی بیش از همه ناشی از تضادهای ارزشی و عدم استقرار یک نظام ارزشی سازمان یافته در افراد جامعه است؛ چرا که ارزش‌ها فرآیندهای جهت‌داری هستند که به وسیله آن‌ها فرد با شیوه‌های از پیش آموخته در زندگی خود، به محیط پاسخ می‌دهد. ارزش‌ها در حقیقت، برتری فرد بر مبنای مفاهیم مطلوب یا مطلوب‌ترین مفاهیم است که به زندگی معنا می‌بخشند. (نیکوگفتار، ۱۳۸۶: ۵).

در این نوشتار از میان ابعاد گوناگون اندیشه‌های مولانا، به جنبه‌های اجتماعی و آموزه‌های ارزشی او تأکید می‌شود. منظور از بُعد اجتماعی اندیشه‌ها و آموزه‌های مولانا، آن بخش از نگرش‌ها و نظراتی است که بر جامعه، فرهنگ و زیر مجموعه‌های این دو مفهوم دلالت دارد. از جمله ابعاد قابل بررسی در این فضای مفهومی می‌توان به نهادها، ارزش‌ها، هنجارها، جامعه پذیری و فضاها اجتماعی اشاره کرد.

مفهوم «ارزش» از مفاهیمی است که بسیاری از محققان حوزه‌های مختلف، همچون: فلسفه، تربیت، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و دیگر حوزه‌ها، بدان توجه کرده‌اند. البته، این خود موجب ابهام در به کارگیری این مفهوم در هر رشته تخصصی شده و حتی در یک رشته تخصصی نیز کاربردهای متفاوت یافته و تعریف واحدی از مفهوم ارزش‌ها به دست نیامده است (خلیفه، ۱۳۷۸: ۱۵).

ارزش‌ها درونی‌ترین لایه‌های شخصیت و نسل‌اند و شناخت مطلوب واقعیت‌های درونی هر کس، منوط به شناخت ارزش‌ها و گرایش‌های ارزشی اوست. ارزش‌ها به عنوان شکل دهنده پیام‌های نظام رفتاری افراد، دارای بیشترین تأثیر در کنش‌های آنان بوده و بر این اساس،

مطالعه ارزش‌های انسان نه تنها در فهم فرهنگ و جامعه‌پذیری اهمیت دارد، بلکه در فهم ساخت روان‌شناختی و جهت‌گیری زندگی افراد نیز مهم است (یوسفی، ۱۳۸۳: ۲۷).

ارزش‌ها از یک سو راهنما و تعیین‌کننده گرایش‌های اجتماعی و ایدئولوژی و از سوی دیگر، تعیین‌کننده رفتار و کنش اجتماعی هستند که در آداب و رسوم، قوانین، اعتقادات و اصول مقدّس و شیوه‌های زندگی روزمره تجلّی می‌یابند. اولویتهایی که افراد به ارزش‌ها می‌دهند، یکسان نیست، این اولویتهایا به طور معمول منعکس‌کننده خلق و خو، شخصیت و تجربه‌های جامعه‌پذیری، تجربه‌های منحصر به فرد زندگی، فرهنگ پیرامون و مانند آن است. ارزش‌ها، اهداف فرا موقعیتی هستند که در مقام اصول راهنما در زندگی شخص یا گروه اجتماعی خدمت می‌کنند. (همان: ۶)

مسأله محوری که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود این است که اندیشه‌های اجتماعی مولانا و ارزش‌های او تا چه حدّ برای انسان معاصر مفید است و چگونه می‌توان از افکار و عقاید او در تحلیل حیات اجتماعی و نیازهای عصر حاضر، به ویژه جامعه ایران که خاستگاه مولاناست، سود برد؟

مولانا و اوضاع اجتماعی دوران او

جلال‌الدین محمد بلخی در قرن هفتم هجری قمری در خانواده‌ای از خانواده‌های دانش‌پیشه و متشرّع می‌زیسته است. پدرش بهاء‌ولد متوفی به سال ۶۲۸ هجری قمری، از بزرگان علم و عرفان عصر خود بود. بلخ زادگاه جلال‌الدین محمد در آن دوران شهری بود که در علم و عرفان و شعر، شهره آفاق بود. گویند بنا بر اختلافات یا هر علت دیگری پدر محمد عزم هجرت کرد و از بلخ خارج شد.

در مسیر این مهاجرت تاریخی به سال ۶۱۷ هجری قمری بهاء‌ولد و فرزندش جلال‌الدین محمد در نیشابور به نزد عارف نامی و پرآوازه ایرانی فریدالدین عطار نیشابوری رفتند. عطار چون به سیمای جلال‌الدین نظر افکند این جمله تاریخی را که نوعی پیش‌بینی و پیش‌گویی در احوال جلال‌الدین محمد بود، بر زبان آورد که «دیری نخواهد پایید که این کودک آتش بر همه سوختگان عالم زند».

جلال‌الدین محمد به اتفاق پدر به راه خود ادامه دادند، از شهرها و قصبه‌های بسیار گذشته تا بالاخره در قونیه، در کشور ترکیه امروزی، فرود آمدند و مجلس درس و وعظ گسترانیدند و حلقه‌هایی از مریدان و سالکان به گرد ایشان پدید آمد.

بهاء‌ولد در سال (۶۲۸ ه. ق) در گذشت و مریدان به گرد جلال‌الدین محمد جمع شدند و درس و وعظ وی را به گوش جان شنیدند. کار جلال‌الدین محمد که اینک مولانا خوانده می‌شد، بالا گرفت و شهرت از شهر و ولایت خویش فراتر گستراند و علما از دور و نزدیک به بحث و مناظره یا به تلمذ و تعلیم بدو مراجعه می‌کردند.

بی‌تردید شیوه اجتماعی شدن و تعلیم و تربیت فرد از کودکی تا بزرگسالی و اوضاع اجتماعی عصر او جملگی بر شخصیت و آثار ادبی پدید آمده توسط او تأثیرگذار است (ستوده، ۱۳۸۸: ۵۵) هر چند او در قونیه سکنی گزید و مستقیماً در کشمکش‌های پیش آمده ناشی از حمله مغولان درگیر نشد ولی شناخت اوضاع زمانه و زیستگاه او به ما در فهم بهتر تفکر اجتماعی وی کمک می‌کند.

قونیه از شهرهای مهم دوره رومیان بود و ایکونیوم یا ایکونیون خوانده می‌شد و سنت‌های یونانی - مسیحی در آنجا ریشه‌ای داشت. اهمیت آن بعد از شکست رومیان و روی کار آمدن سلجوقیان روم روی به فزونی نهاد. سلاطین قونیه از یک طرف با امرای ارمنستان و از طرف دیگر با امپراتوران روم شرقی درگیر بودند. آرامنه و یونانیان و ترکان همراه مسلمانان در شهر زندگی می‌کردند. گاه برخی از مسلمانان مسیحی می‌شدند و گاهی برخی از مسیحیان اسلام می‌آوردند. زبان ترکی و یونانی و فارسی اشاعه داشت.

پیدااست که در چنین موقعیتی آزادی بیان افکار بیشتر از نقاط دیگر خواهد بود. مولانا در عصری می‌زیست که مغولان کافر خاندان‌های پادشاهی مشرق ایران را از بین برده و به تدریج به آسیای صغیر رسیده و سرانجام خلیفه بغداد را هم از میان برداشته بودند، دسته‌هایی از آنان به تازگی اسلام آورده بودند. سلاجقه روم برای حکومت بر اجتماع مسلمانان و یونانیان و مماشات با مغولان مجبور بودند گرد تعصبات مذهبی نگردند و بدین ترتیب بود که مولانا در یک دوره استثنایی توانست از ایدای فقیهان متعصب در امان باشد. علاوه بر اینها، پادشاهان و

فرمانروایان ترک مردمی ساده و عامی بودند، مخصوصاً به روسای متصوفه ارادت می‌ورزیدند و در نبردها و مشکلات از آنان همّت می‌طلبیدند. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۳۷)

به هر حال، در روزگار مولانا، سلجوقیان آسیای صغیر، عصر طلایی خود را می‌گذراندند و از این رو پیش از مولانا و همپای او دانشمندان دیگری نیز از خراسان به این منطقه امن کم نظیر پناه آورده بودند. پادشاهان آسیای صغیر نه تنها با محیط امن و آسایش بخش منطقه خود دانشمندان را جلب می‌کردند بلکه آنها را از هر جهت مورد حمایت مادی و احترام معنوی خود قرار می‌دادند و حتی این احترام و حمایت مشمول علمای یونانی و دیگر ادیان غیر از اسلام نیز می‌شد. به طوری که منطقه حکمرانی آنها که قبل از تصرف سلجوقیان نیز علما و دانشمندان بسیاری از ادیان مختلف را بنا به موقعیت جغرافیایی فرهنگی خود در برگرفته بود در این عصر، آمادگی پذیرش و قبول عالمانه هر گونه اندیشه را داشت.

آن مقدار احترام و بزرگداشتی که حکام سلجوقی نسبت به بهاء‌ولد - پدر مولانا - و پس از او به خود مولانا روا می‌داشتند و به تبع آنان، امرایی نظیر امیر معین‌الدین پروانه - که حکایات تکریم و بزرگداشت او نسبت به مولانا مناقب نامه‌هایی چون مناقب العارفین و رساله فریدون سپهسالار را آکنده است - همه بیانگر امنیّت و آزادی و اعتباری است که امرای سلجوقی آسیای صغیر در منطقه تحت فرمانروایی خود به وجود آورده بودند و شاید روحیه آسان‌گیری و تسامح نسبت به پیروان و یا حتی علمای ادیان دیگر و مهرورزی و مردم‌گرایی که یکی از جلوه‌های بارز روح مولانا است، ناشی از همین امر باشد.

همین شرح مختصر نشان می‌دهد که مولانا مردی فراتر از موطن خویش بود و در مکان‌ها و سرزمین‌های گوناگون سیر کرد و تجربه اندوخت، همچنان که بعدها نیز بر فراز زمان جاری بود و مخاطبانی در فراسوی عصر خویش فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

آراء و آثار مولانا را می توان به مثابه یک پدیده فرهنگی و اجتماعی در شمار واقعیت های دانست که تحقیقات بسیاری پیرامون آن ها صورت گرفته است. این روند از دوران معاصر مولانا تا امروز ادامه داشته و در دهه های اخیر در عرصه جهانی حتی اهمیت مضاعفی یافته است. اما بیشتر بررسی ها در آموزه ها و افکار مولانا جنبه فلسفی، عرفانی و ادبی دارد و تنها چند اثر قابل ذکر در حوزه آموزه های اجتماعی وجود دارد که از جمله در کتب جامعه شناسی ادبیات و کتب مرتبط در حوزه تاریخ تفکر اجتماعی در ایران قابل شناسایی است.

در اینجا به اجمال شماری از پژوهش های پیشین مورد بررسی و بازبینی قرار می گیرد و جنبه های اصلی هر اثر در حوزه اندیشه ها و آرای مولانا بررسی می شود. یکی از آثار نسبتاً ارزشمند در خصوص مثنوی، اثر عبدالباقی گولپینارلی است (۱۳۷۰) که اطلاعات سودمندی درباره مولانا به دست می دهد.

آثار بدیع الزمان فروزان فر نیز درباره مثنوی راه گشای جوهی از آراء مولانا است. تأکید بدیع الزمان فروزانفر به عرفان در مثنوی است و شرح و بیان استفاده مثنوی در مجالس سماع و حس و حال خاص عرفانی آن همواره در نوشته های او به چشم می خورد. وی بیان می کند که ارباب تصوف پیوسته در محافل خود از آن نظم لطیف سرمایه ها گرفته اند و هیچ طبقه متصوفه و عرفانی از مطالعه شرح و توصیف مثنوی خودداری نکرده اند. او کتاب مثنوی را برای اهل تصوف بزرگترین و عالی ترین منظومه عرفانی و تنها وسیله هدایت و راهنمایی صوفیه و چراغ رهپویان طریق عرفان دانسته است. (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۱۴-۹).

فروزانفر دو کتاب در زمینه برگرفته های قرآن و حدیث و آیات در مثنوی دارد. این آثار بیانگر این است که در مثنوی قرآن در قالب شعر، تمثیل، برهان و عرفان تفسیر شده و این را از هنر مولانا می دانند. مثنوی به عنوان کتابی برای درک و شناخت و یافتن معارف اسلامی جایگاه ویژه ای دارد. در ضمن رد پای علوم عقلی و نقلی را در جای جای کتاب نباید نادیده گرفت.

کریم زمانی که خود از مثنوی‌شناسان است، مثنوی را دارای سه مخاطب می‌داند: عام، خاص، خاص. پاره‌ای ابیات مثنوی متوجه عامه مردم است. وی معتقد است مولانا چنان بیانی داشت که حتی عموم مردم هم قادر به فهم مطالب او هستند؛ نصایح و پندهایی که بیان می‌کند باعث بهره‌مندی عوام نیز هست.

زرین کوب (۱۳۸۲) در کتاب «پله پله تا ملاقات خدا» درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین دست به قلم برده، اما نگاه زرین کوب با نویسندگان دیگر متفاوت است؛ او نه فقط از دید عرفان و دین بلکه از دید تاریخی به آثار مولانا نگریده و این نگاه زرین کوب باعث تفاوت آثارش شده است. نگاه او از دید تاریخی سبب شده فرد با مطالعه آثار زرین کوب با دید متفاوت به مولوی بنگرد و او را تنها یک عارف یا یک صوفی نبیند.

در واقع زرین کوب به نقل سیر حیات مولانا و اتفاقات پرداخته و نه به نقد اندیشه و آموزه‌های او. این دید زرین کوب سبب شده عناصر زندگی و محیط مولانا بیشتر روشن شود. در سال‌های اخیر نیز بررسی‌هایی در اندیشه اجتماعی مولانا صورت گرفته که یکی از منابع مهم در این زمینه کتاب «جامعه‌شناسی ادبیات فارسی» نوشته علی‌اکبر ترابی (۱۳۸۵) است که مبحثی را به تحلیل تفکر اجتماعی مولانا و نقد و بررسی آن اختصاص داده است. در این کتاب به تأثیر اوضاع اجتماعی در اندیشه مولانا و جایگاه مولانا در عرصه فرهنگ و جامعه فارسی زبان اشاره شده است.

هدایت‌الله ستوده (۱۳۸۸) نیز در کتاب «جامعه‌شناسی در ادبیات» به شرح دیدگاه‌های مولوی پرداخته؛ در این اثر بر عشق و از خود بیگانگی در آثار مولانا تأکید شده و چگونگی تحلیل یک اثر ادبی؛ از جمله مثنوی از دیدگاه جامعه‌شناسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

روش تحقیق

در این پژوهش آراء و اندیشه‌های مولانا در خصوص ارزش‌های اجتماعی و مفاهیم متضاد با آن‌ها که از طریق کتاب مثنوی به آن دسترسی می‌یابیم، به عنوان واقعیات اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته است. پس از بررسی و استخراج مجموعه محتوای مرتبط با محور اصلی

(ارزش های اجتماعی)، اطلاعات به دست آمده طبقه بندی و مبنای تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

روش تحقیق در پژوهش حاضر، روش کیفی و تأویلی است. اگرچه در نهایت برای توصیف بخش محدودی از داده ها و نتایج بدست آمده از تحلیل کمی نیز استفاده شده است.

مبانی نظری پژوهش

ارزش، عبارت است از اعتقاد کلی فرد، درباره رفتارهای مطلوب و نامطلوب اهداف یا حالت های غایی. ارزش ها در مرکز مفهوم خود مفهومی قرار دارند و بر تفکر و عمل، به طرق مختلف تأثیر می گذارند. ارزش ها استانداردها یا معیارهایی برای ارزیابی اعمال و پیامدها، قضاوت کردن درباره ایده ها و اعمال، طرح ریزی و هدایت اعمال، تصمیم گیری شقوق، مقایسه کردن خود با دیگران و مدیریت کردن بر تعاملات اجتماعی فراهم می کنند (یوسفی، ۱۳۸۳: ۵). شوارتز و بلیسکی تعریفی از ارزش ارائه کرده اند که دارای چند وجه اصلی است: ارزش ها، مفاهیم یا باورهایی هستند که مرتبط با رفتار یا حالت مطلوب بوده، فراتر از موقعیت های خاص قرار می گیرند و راهنمای انتخاب و ارزیابی رفتار و حوادث به شمار می روند و بر اساس اهمیت نسبی شان رتبه بندی می شوند (فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۱۵). توکویل، رسوم را معادل ارزش می داند که از بطن جامعه کسب می شوند و افکار، نظرها و ایده ها را قلب رسوم می داند که تغییرشان در حدّ نهایی، اثر مهمی بر رفتار فردی و جمعی و روابط اجتماعی دارد. (همان)

تعریف کلاسیک ارزش ها به وسیله کلوک هان ارائه شده است: ارزش، یک ایده است که به طور صریح یا ضمنی، تمایز بخش یک فرد یا مشخصه یک گروه است و بر گزینش حالت ها، ابزار و اهداف در دسترس کنشها تأثیر می گذارد. چلبی می گوید: ارزش ها را می توان مجموعه ای از پنداشت های اساسی نسبت به آنچه پسندیده است دانست که تجلی گاه عمیق ترین احساسات مشترک نسبت به جهانیان در جامعه هستند. (چلبی، ۱۳۷۵: ۶۰)

کارکرد ارزش‌ها و نظام ارزش‌ها

اینگلهارت (۱۳۷۳) درباره کارکرد ارزش‌ها می‌نویسد:

۱. هم تبیین‌کننده واقعیت اجتماعی و هم معیاری برای تبیین عکس‌العمل مناسب در برابر آن‌ها هستند.
۲. الگوهای اجتماعی‌ای هستند که در حد پذیرششان از سوی گروهی از افراد، مبنایی برای ایجاد انتظارات مشترک و معیاری برای تنظیم و هدایت رفتار فراهم می‌کنند.
۳. وجود ارزش‌های مشترک یا برداشت همسان از یک واقعه خاص، پیش‌بینی متقابلی از رفتار دیگران را برای فرد به وجود می‌آورند و امکان‌پذیر می‌کنند.
۴. افراد را مجهز به قابلیت درک وقایع و موقعیت‌های مختلف و کسب معیارهای رفتاری خاص می‌کنند، بی‌آنکه انگیزه‌های شخصی هر فرد را به میان بکشند.
۵. وظیفه تبیین نمادین وضعیت‌های گوناگون را بر عهده می‌گیرند و به این صورت، به کنش اجتماعی معنی و محتوا می‌بخشند؛ به عبارت دیگر، نماد واقعیات اجتماعی به شمار می‌آیند.
۶. برای سازمان دادن به تقسیم کار ضرورت دارند؛ زیرا با بهره‌برداری از آن‌ها، نیاز به استفاده از زور برای انتصاب هر فرد به وظیفه‌ای مشخص رفع می‌شود. (خالقی‌فر، ۱۳۸۱: ۳۸-۳۹)

همچنین کارکردهای دیگری برای ارزش‌ها بیان شده است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. ارزش‌ها اهمیت مشارکت مردم در انواع خاصی از پیامدها و انواع خاصی از اعمال را در زندگی‌شان نمایش می‌دهند. این پیامدها و اعمال، ارزش و برتری داده می‌شوند؛ چرا که آن‌ها به رضایت کلی بزرگ‌تری برای افراد، گروه یا اهداف منجر می‌شوند.
۲. به گفته دورکیم، آیین‌های جمعی - از جمله ارزش‌ها - موجب به وجود آمدن احساسات پرشور و شدید می‌شوند. (استونز، ۱۳۷۹: ۸۴)

۳. نظام ارزشی نقشی مهم در جامعه بازی می کند. آن ها مبنای فرهنگی برای وفاداری به نظام های اقتصادی و سیاسی را فراهم می کنند. نظام های ارزشی با عوامل اقتصادی و سیاسی خاص در شکل دادن به تغییر اجتماعی تعامل دارند.
۴. رویکرد کارکرد مهم ارزش ها را تعیین یا ایجاد معیارهایی می داند که به مثابه راهنمای رفتار عمل می کنند و اساس قضاوت افراد را در خصوص رفتارهایشان تشکیل می دهند. وی همچنین نظام ارزش را همانند یک برنامه کلی می داند که در نظام سلسله مراتبی فرد، این امکان را به او می دهد تا تضادهای ارزشی و رفتاری را حل کند. (فرامرزی، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

منشأ ارزش ها

۱. نیاز به عنوان منشأ ارزش: بسیاری از نظریه پردازان بر آن تأکید دارند که ارزش های انسان ها در درجه اول، از نیازهای بیولوژیکی آن ها سرچشمه می گیرد؛ یعنی انسان به پدیده هایی امتیاز مثبت می دهد که در بیشترین حد بتوانند نیازهای او را برآورده کنند. برگمن تأکید دارد که حتی مهم ترین ارزش های یک فرهنگ، اگر با نیازهای بیولوژیکی در تضاد باشد، دیر یا زود ارزش خود را از دست می دهند. این حرف برگمن به این معنی است که مثلاً ارزش های ایدئولوژیکی در یک جامعه، هر چند که در یک زمان با ارزش باشند و مردم را جذب خود کنند، اما در صورتی که نتوانند به ارضای بهتر نیازهای بیولوژیکی مردم آن جامعه کمک کنند یا حتی مانع ارضای آن نیازها شوند، در آن صورت آن ارزش ها، ارزش خود را در نظر مردم از دست خواهند داد. (رفیع پور، ۱۳۸۸: ۲۷۱-۲۷۰) به عنوان نتیجه از مبحث نیازها می توان گفت: تفاوت در نیازمندی ها و سطح نیازهای افراد، باعث تفاوت در ارزش های آنان می شود.

۲. هنجار به عنوان منشأ ارزش: یک منشأ بزرگ ارزش‌ها، هنجارها هستند. نفوذ هنجارها بر ارزش‌ها می‌تواند آنقدر قوی باشد که حتی تأثیر نیازهای جسمی را بر ارزش‌ها خنثی کند. انسان‌ها یا به دلیل ترس از مجازات یا به دلیل احساس محرومیت نسبی و کوشش برای عقب نماندن از دیگران، از هنجارها پیروی می‌کنند. در این صورت، پیروی از هنجارها برای آن‌ها یک چیز مثبت (ارزش) محسوب می‌شود. (همان: ۲۷۲)

۳. کمیابی به عنوان منشأ ارزش: کمیابی، یک منشأ با ارزش شدن پدیده‌هاست؛ یعنی اگر فراوانی چیزی در جامعه کم باشد، ارزشمند و با ارزش می‌شود؛ چرا که همگان به نحوی در صدد تحصیل آن هستند. (همان: ۲۷۳) وی یادآور می‌شود که ارزش‌ها همواره، تنها از یک منشأ سرچشمه نمی‌گیرند و گاه یک ارزش، دارای چند منشأ است.

عشق و وحدت نظام ارزشی مولانا

عشق به عنوان یکی از پدیده‌های باطنی عالم انسانی و به عنوان یک کنش روانی از جمله مفاهیمی است که درک آن مستلزم تجربه است. جهان تجربه‌های معنوی، انسان را به عرصه اتحاد با امور تجربه شده می‌کشاند و یکی از عالی‌ترین این تجربه‌ها که به تجربه اتحادی منتهی می‌شود، عشق است.

حسن وحدتی که مولوی در نتیجه تجربه عشق به آن رسیده، وحدتی حقیقی است که زیبانگری را به عنوان لطیف‌ترین پیامد تجربه عشقی، هر چه بیشتر درونی و باطنی می‌سازد.

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بتست

(مثنوی ۶، ب ۱۵۲۸: ۳۶۰)

عشق و وحدت سر سلسله عقاید مولانا و شالوده همگی افکار اوست. این وجد و حال و ذوق و شور و جذبه که در مثنوی و غزلیاتش موج می‌زند، همه ناشی از منبع عشق و توحید

است. مهم‌ترین هدف انسان در این دنیا، از بدو آفرینش، ایجاد یک جامعه آرمانی است که پایه‌اش بر وحدت و یک‌رنگی و هم‌دلی گذاشته شده باشد.

تحلیل و بررسی فکر مولانا این امر را نمایان می‌سازد که رسیدن به وحدت و بنا نهادن یک جامعه متحد و هماهنگ امکان‌پذیر است، هرگاه چون او بپذیریم همه متصل به یک حقیقت هستند. البته برای درک آن حقیقت و رسیدن بدان منزل راه‌های مختلف وجود دارد. مولانا عقیده دارد: الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ. جوهر همه یکی است که در این دنیا صورت‌های مختلف بخود گرفته است. باید تلاش کنیم که دوباره آن وحدت ازلی را بدست بیاوریم.

تفرقه برخیزد و شرک و دُوی	وحدت است اندر وجود معنوی
چون شناسد جان من جان تو را	یاد آرند اتحاد ماجرا
	(مثنوی: ۴/ ۳۸۲۹ - ۳۸۳۰)

او معتقد است یک هماهنگی اساسی و اصلی در میان همه ادیان و عقاید مختلف وجود دارد.

صد کتاب ار هست جز یک باب نیست	صد جهت را قصد جز محراب نیست
ز آن که خود ممدوح جز یک بیش نیست	کیش‌ها زین رو به جز یک کیش نیست
	(مثنوی: ۶/ ۳۶۶۷)

برای راه یافتن به وحدت کلی و اصلی و ازلی راه فقط یکی است و آن عشق است. عشق که ریشه و بن، مغز و محک عقاید مولانا است. عشق که عصاره و نقش‌نگین همه افکار اوست. این عشق است که از زیبایی همه‌گیر معشوق مطلق الهام می‌پذیرد و همه عالم و موجودات عالم را پرتوی از حسن ازلی می‌سازد.

در نگاه مولانا عشق در مرحله نخست در تقابل با هسته مرکزی خودخواهی و خودشیفتگی است. عشق چه این جهانی و چه آن جهانی، ضد خود محوری است. (چیتیک، ۱۳۸۲: ۱۹۵)

او بزرگ‌ترین دست‌آورد دین را عشق می‌داند، در واقع عشق است که قابلیت جذب نور را در روح انسانی ایجاد می‌کند.

کسب دین عشق است و جذب اندرون	قابلیت نور حق را ای حرون
	(مثنوی: ۲، ب ۲۸۴)

آنچه که از دیدگاه ارزش‌های اجتماعی قابل توجه است، نگاه مولانا به پدیده عشق به عنوان نیروی متحد‌کننده حقیقی است که تمامی مرزهای جدایی را ویران می‌سازد.

آفرین بر عشق کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مفترق در رهگذر یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر
(مثنوی: ج ۲، ب ۳۷۲۷)

حتی سماع در مکتب او نقشی به مراتب پیچیده‌تر و بنیادی‌تر از یک عادت و یا یک آیین جمعی تکلیف‌کننده و برانگیزاننده عواطف معنوی ایفا می‌کند. در واقع فرد هماهنگ با ریتم و موسیقی به جمع پیوند می‌خورد و نمایشی از یکپارچگی ارواح انسانی را در یک حرکت چرخشی رو به اوج به نمایش می‌گذارد. (بازرگان، ۱۳۸۸: ۲۱۲)

پس غذای عاشقان آمد سماع که در او باشد خیال «اجتماع»
آتش عشق از نواها گشت تیز آن چنان که آتش آن جوز ریز
(مثنوی: ج ۴، ب ۷۴۳-۷۴۲)

برای مولانا عشق تجدید حیات معنوی انسان است. تجدید حیاتی که تمام ذرات جهان در آن اشتراک دارند به همه جدل‌ها و گفت و گوها پایان می‌دهد و ما را به معرفتی رهنمون می‌سازد که در واقع همان عشق است.

عشق برد بحث را ای جان و بس کوز گفت و گو شود فریاد رس
حیرتی آید ز عشق آن نطق را زهره نبود تا کند او ماجرا
(مثنوی: ج ۵، ب ۳۲۴۱-۳۲۴۰)
این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تخمی نشست
(مثنوی: ج ۲۵، ب ۱۵۳۲)

در بینش مولوی، حقیقت انتساب پدیده‌ها به خداوند، ظاهری نیست. او زشتی‌ها را با انتساب به خداوندی که مهم‌ترین ویژگی او زیبایی و مهارت در زیباآفرینی است، زیبا می‌سازد. نتیجه حضور چنین خدای زیبایی، جز صلح با او نیست. صلح با خداوند و عدم اعتراض به اوست که به نظریه صلح کلی منجر می‌گردد. به این مفهوم که پذیرفتن نظام خلقت و دستگاه آفرینش پروردگار و اعراض از هرگونه خرده‌گیری و اعتراض نسبت به این نظام، مفهوم عمیق صلح با خداست.

مولوی خود به این صلح و رضایت درونی رسیده است. هرگونه دشمنی و ستیز و عناد برای او شوم و نامبارک است. صلحی که او از آن سخن می گوید اگرچه در نهایت پیامدی جز از بین رفتن شر در عالم ندارد اما در حقیقت یک راه حل فلسفی برای از میان بردن شر نیست بلکه نتیجه بینش زیبانگراانه او درباره خداوند است. نتیجه سازگاری و انطباقی درونی است که در نهاد او نشسته است. خداوند زیبایی که جهان و نظام حاکم بر آن زیباترین و کامل ترین است.

کوست بابای هر آنک اهل قل است	کل عالم صورت عقل کل است
صورت کل پیش او هم سگ نمود	چون کسی با عقل کل، کفران فزود
تا که فرس زر نماید آب و گل	صلح کن با این پدر، عاقی بهل
پیش تو چرخ و زمین مبدل شود	پس قیامت نقد حال تو بود
این جهان چون جتستم در نظر	من که صلحم دایماً با آن پدر
تا ز نو دیدن فرو میرد ملال	هر زمان نو صورتی و نو جمال

(مثنوی ۴: ۳۲۶۴ - ۳۲۵۹)

مولانا همچون دیگر عرفا و باواری که مبتنی بر احادیث قدسی و یا تأثیر پذیرفته از اندیشه افلاطون است اعتقاد دارند ارواح قبل از تعلق به ابدان، وجود و اتحاد داشته اند.

یک گهر بودیم هم چون آفتاب	بی گره بودیم و صافی هم چو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه های کنگره
کنگره ویران کنید از منجیق	تا رود فرق از میان آن فریق

(مثنوی ۱: ۱۵۳۵ - ۱۵۳۳)

این اتحاد میان ارواح انسانی و اتصال میان آدمیان و خداوند، جز با «عشق» متصور نیست.

جمع باید کرد اجزا را به عشق	تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
-----------------------------	------------------------------

(مثنوی ۴: ب ۳۲۸۹ - ۶۹۳)

در اندیشه مولانا دعوت به صلح و آشتی یکی از بنیادی ترین مفاهیم است. او ریشه جنگ و تفرقه را در درون می جوید و آن را نتیجه فساد ارواح حیوانی می داند.

تفرقه در روح حیوانی بود	نفس واحد روح انسانی بود
زین چراغ حس حیوان المراد	گفتمت هان تا نجویی اتحاد
روح خود را متصل کن ای فلان	زود با ارواح قدس سالکان

صد چراغت ار مرند ار بیستند پس جدااند و یگانه نیستند
 زان همه جنگند این اصحاب ما جنگ کس نشنید اندر انبیا
 (مثنوی ۲: ۱۹۲-۱۸۸)

برای جامعه خود محور امروزی که به علت فسادها، تخالفها، عداوتها، دشمنیها و خودپرستیها پاره پاره شده است، چه چاره‌ای بهتر و چه دارویی مفیدتر از عشق و وحدت است که افراد را از هرگونه پراکندگی و تبعیض و تعصب و رهاند و به یک جهان سالم و پر محبت راهنما باشد:

از محبت تلخ‌ها شیرین شود از محبت مس‌ها زرین شود
 (مثنوی ۶: ۱۵۲۹)
 ملت عشق از همه دین‌ها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست
 (مثنوی ۲: ۱۷۷۰)

انسان دوستی و برادری در برابر تعصب و تبعیض

در نظر مولانا معنویت و انسانیت تفکیک‌ناپذیر است و مقام اصلی انسان همان است که در اسلام و قرآن منظور نظر واقع شده است. او عقیده دارد انسان حقیقتی است متعال که از اصل خودش دور افتاده و همه وجود او متوجه است به بازگشت به منشأ اصلی و حقیقی خود، انسان برخوردار از سرشتی پاک و بطور طبیعی مجذوب احسان و نیکی است.

برای مولانا انسان بودن هم‌معنی است با «انسان را دوست داشتن» و نجات دادن انسان‌ها از اسارت غم و افلاس و ظلم و بی‌انصافی و ترحم آوردن و شفقت کردن بر آنها.

در فکر مولانا جوهر اصلی و شناخت واقعی انسان همدلی و شفقت بر دیگران و محبت برای هموعان است. به نظر وی انسان دوستی یکی از شئون عدالت است، چه افراد دادگر به پایمال شدن حقوق دیگران توجه دارند. به عقیده وی، عدل عبارت است از ادا کردن حقوق هموعان، فریادرسی مظلومان، دستگیری ضعیفان، عیب‌پوشی و چشم‌پوشی از لغزش دیگران، اجابت کردن دعوت دوستان، پاداش دادن به نیکی دیگران، حفظ و نگهداری کردن از ناموس آنان، ستم روا نداشتن به دیگران و شناختن و دانستن این که هر کسی را از جانب پروردگار حقی است لازم.

در نتیجه، بیدادگران و ستم‌پیشگان در نزد مولانا جایی ندارند و او از همه آنان متنفر است. به نظر وی جامعه‌ای که از عدل و انسان‌دوستی عاری است دچار ناراحتی و تشویش می‌شود. عدل و انسان‌دوستی آن است که هر کس حقوق دیگران را محترم شمارد و آزادی آنان را سلب نکند. آن کسی که به آزادی دیگران تجاوز می‌کند، نمی‌توان او را عدالت‌پیشه و انسان دوست برشمرد. به نظر وی تکلیف هر فرد در جامعه مراعات حقوق هم‌نوعان خویش است. او به بیدادگران و ستمکاران هشدار می‌دهد که روش آنان موجب خرابی و فساد جامعه است و باید دست از ستمکاری بردارند که ظلم قبیح است و بنای ظلم آخر کار خلل‌پذیر می‌شود. او معتقد است آدمی اگر در اعماق وجود خود بنگرد، گرایش و کششی به سوی هم‌نوعان خود در می‌یابد که منشأ این گرایش متعالی و محبت در سرشت او به ودیعت نهاده شده است و انسان با عنایت از جانب پروردگار خود باید به آنها توجه نماید و به رعایت این نکات بکوشد، چه تنها بدین وسیله است که می‌توان باعث رضایت خدا و سعادت خود و بقای عالم و سلامت جامعه شد. به عقیده وی تخالف و جنگ و نزاع، نتیجه ناخودآگاهی و تخالف از میلان طبیعی مواهب الهی است.

جنگ فعلی هست از جنگ نهان زین تخالف آن تخالف را بدان
می‌نگر در خود چنین جنگ گران پس چه مشغولی به جنگ دیگران
(مثنوی: ۶/ ۳۹، ۵۴)

یکی از بزرگ‌ترین علل نزاع و تفرقه در بین مردم، قشرگرایی و تبعیض است. مهم‌ترین خدمتی که فکر و شعر مولانا می‌تواند در عصر حاضر انجام دهد، ایجاد یک جامعه بی‌تعصب است. راه او راهی است وسیع و مشرب وی مشرب محبت و همدلی است. او بر طریقتی است که از هر گونه سخت‌گیری و عصبیت و تبعیض نسبت به مذاهب‌ها و باورها جلوگیری می‌کند. او عقیده دارد هر یک از ادیان در مناسک و آیین‌های مختلف مخصوص خود جویای حقیقت است.

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جینی کار خون آشامی است
(مثنوی ۳: ۱۲۹۷)

به نظر وی «تعصّب» برابر است با ظلم و خون آشامی. اختلاف ادیان و حتی متضاد بودن رسوم عبادت و پرستش بیان این است که یک «حقیقت» و یک «وجود مطلق» است که جوامع مختلف بشری، هر یک به فهم خود با تأمین و تأسیس و تمرین آیین‌های گوناگون برای ادراک و رسیدن به آن سعی می‌کنند. اختلاف در ادیان و تفاوت در عقاید و رسوم، از نیازهای گوناگون جوامع مختلف جهانی و تفاوت در زمان و مکان و افکار ملت‌ها نشأت گرفته است. عقیده مولانا مبنی است بر فرموده‌های قرآن کریم که در سوره بقره آمده که: قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب.

مؤمن و ترسا جهود و گبر و مؤغ
جمله را رو سوی آن سلطان الّغ
بلکه سنگ و خاک و کوه و آب را
هست و گشت نهانی با خدا
(مثنوی ۶: ۲۴۱۹-۲۴۲۰)

او معتقد است اختلاف بین عقاید وجود دارد، اما عداوت و کینه‌جویی و تبعیض و تعصّب جایی ندارد. پس ما باید یگانگی و هم‌دلی و محبت را شعار خود سازیم و قدم به دنیای معرفت بنهیم و ببینیم که یهود و گبر و ترسا هر که هست، به طریق خود پروردگار خود را می‌پرستند.

او چنان نتیجه می‌گیرد که اختلاف در عقاید و تنوع آراء، تعصّب‌ها و جدال‌ها، همه نتیجه نارسایی حسّی و تفاوت در تعبیر می‌باشد و نزاع از سوء تفاهم و نشناختن حقیقت و اصطلاحات یک دیگر است بقول وی:

هر کسی را سیرتی بنهادام
هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او مدح و در حق تو ذم
در حق او شاهد و در حق تو سم
هندوان را اصطلاح هند مدح
سندیان را اصطلاح سند مدح
(مثنوی ۲: ۱۷۵۳-۱۷۵۴ و ۱۷۵۷)

کسانی که حق را فقط از آن خود می‌دانند، در حقیقت گرفتار خود شده‌اند و در دام خود گرفتارند:

ای تو در پیکار خود را باخته
دیگران را تو ز خود نشناخته
(مثنوی ۴: ۸۰۳)

امروز، چه فکری و پیغامی بهتر از این می‌تواند نزاع اقوام و ملل را از میان ببرد و در روح ایشان آرامش و یقین و همدلی و گذشت را بوجود آورد.

تفرقه جویان جمع اندر کمین تو در این طالب رخ مطلوب بین

(مثنوی ۴: ۲۰۴۱)

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و یهود

(مثنوی ۳: ۱۲۵۸)

مولانا سبب اصلی جنگ‌ها و کشمکش‌های میان ملت‌ها را تعصّب‌ورزی و جلب منفعت می‌داند. چه در گذشته و چه در جهان امروز یکی از دلایل مهمّ نزاع‌ها، ریشه در کسب منافع مالی و رقابت برای ثروت‌اندوزی دارد. از نظر او وابستگی به زر و جاه و مقام و اسباب دنیا، جامعه‌ای نابرابر پدید می‌آورد. در چنین جامعه‌ای افراد غنی از حال مستمندان بی‌خبرند و چنان در غفلت خود اسپرند که نیازمندان را مورد تمسخر و نفرین قرار می‌دهند و کمترین شفقت و ترحمی نسبت به آنان ندارند. مولانا به ثروت‌اندوزان متکبر چنین هشدار می‌دهد:

ای توانگر تو که سیری هین مخند بر کژی آن فقیر دردمند

(مثنوی ۲: ۵۱۸)

نردبان خلق این ما و منی است عاقبت زین نردبان افتادنی است

هر که بالاتر رود ابله‌تر است کاستخوان او بتر خواهد شکست

(مثنوی ۴: ۶۴-۲۷۶۳)

برای او همه افراد جامعه محترمند و حقوق همه انسان‌ها فارغ از دین و آیین و مقام و مرتبه برابر است، زیرا نابرابری در جامعه، منشأ پرخاشگری و ستم‌گری و ستیزه‌ها و بیدادهاست. او انسانیت را محترم می‌دارد و مردم را با یکدیگر برابر می‌داند.

«آزادی» در مشرب مولانا مفهومی سواى مفاهیم حقوقی، فلسفی و اجتماعی معاصر دارد. از دیدگاه مولانا همچون دیگر عرفا آزادی، رهایی ذهن از غیر معبود و معشوق حقیقی است. پیامد آزادی ذهن، رهایی انسان از استبداد و ظلم و پرورش احساس و ارستگی درونی است. اگرچه این برداشت کلی و نظری درباره آزادی با مفهوم اصطلاحی آن در جهان امروز بسیار متفاوت است، اما در نهایت وصول به رهایی محض و احساس آرامش توأم با شادی و سبکبالی خواست درونی و تصوّر آرمانی همه انسان‌ها از آزادی است؛ احساسی که جوهر انسانیت را تعالی می‌بخشد و خودخواهی و غرور را از بین می‌برد.

یکی دیگر از مقوله‌های ارزشی مولانا که در مثنوی تأکید فراوانی بر آن شده «علم» است. علمی که از دیدگاه مولوی ارزشمند است، علم لدنی است، لطیفه‌ای که در محدوده سواد و حرف نمی‌گنجد و دفتر و کتاب آن نه عقل بحثی، بلکه قلب صافی است که از زنگ کدورت- های حسّی زده باشد. این علم که ناشی از عقل وحی و مبنی بر حصر توجه به حق است از طریق تصفیه قلب حاصل می‌شود، یعنی؛ مبتنی بر کشف و شهود و عاری از ظن و وهم و خیال و از نوع علم انبیاء است. در این صورت کسی که عالم به چنین علمی است، خود منبع حکمت است و از هر نقصی ایمن. در برابر این علم کشفی و تحقیقی که به واسطه عقل وحی یا به تعبیری عقل و هبی و ایمانی حاصل می‌گردد، مولانا از علم بحثی سخن به میان می‌آورد که تحصیلی است و از حسّ آغاز می‌شود و به مدد عقل جزوی به طرح و حلّ مسائل عالم حسّ می‌پردازد، علم بحثی که علم تقلیدی هم خوانده می‌شود، مبتنی بر برهان است، به ماوراء حسّ دسترسی ندارد و به یقین شهودی نمی‌رسد. از این رو اشتغال به آن انسان را به خلق مشغول و از حقّ منصرف می‌دارد.

مولانا در ابیات متعددی به «علم» اشاره دارد. ۲۰۵ مورد معادل ۲۵/۷ درصد از واژه علم بهره برده است. این موضوع به روشنی توجه و تأکید او را به این مسأله بیان می‌دارد. وی به یادگیری انسان و مراحل آن اشاره کرده، بیان و گفتار را تبلور عقلانیت و خردورزی می‌داند. البته او بر این باور است که کشف حقایق جهانی از طریق بحث فلسفی و ردّ و ایراد و تجربه و خطا میسر نمی‌شود و سلاح «علم تقلیدی» سلاحی ناکارآمد است:

علم تقلیدی و بال جان ماست	عاریه‌اند و ما نشسته کان ماست
زین خرد جاهل همی باید شدن	دست در دیوانگی باید زدن

(مثنوی / ۲ - ۲۸ - ۳۳۲۷)

از دیدگاه او علم وقتی سودمند است که به یقین و آرامش بیانجامد.

حکمت دنیا فزاید ظن و شک	حکمت دینی پرد فوق فلک
-------------------------	-----------------------

وقتی از انسان کامل سخن می‌گویید در تعریف از او، بر علم تأکید دارد:

جوهرست انسان و چرخ او را عرض	جمله فرع و پایه‌اند و او غرض
بحر علمی در نمی‌پنهان شده	در سه گز تن، عالمی پنهان شده

(مثنوی ۲: ۷۹-۲۵۷۵)

پیشرفت انسان و توانایی های او بستگی به ارتقاء کیفیت افکار و عمل کرد او دارد. تحولات اساسی و سرنوشت ساز در خصوص کیفیت زندگی و توانایی های انسان هم چنین دگرگونی های اجتماعی و تغییرات بنیانی در وضعیت معیشت و زندگانی فردی و جمعی انسان ها در طی تاریخ دست آورد بزرگ علم است.

انسان به برکت برخورداری از عقل، از امکان و زمینه «دانایی» های غیرقابل وصف و به تبع آن از «توانایی» های فوق تصور برخوردار است. کیفیت این توانایی ها ریشه در چگونگی دانایی های وی و نحوه بهره گیری از آن دارد و کیفیت دانایی و علم انسان در گرو نوع تعقل و خردورزی اوست.

مولانا در مثنوی زبان جهانی عقل و علم را درک و ترویج می کند، به روح واحد بشری و سرشت یگانه انسان ها عقیده دارد. اما یکی از مقوله هایی که با توجه به معرفت نوین مورد مناقشه و نقد قرار می گیرد، نگاه او به علم است که بحث و بررسی دقیق آن مجال دیگری می طلبد.

ذکر این نکته ضروری است که ارزش هایی چون عدل و قناعت و سایر مؤلفه ها و مفاهیم متضاد آن یعنی؛ ظلم و زور و حرص و طمع و دیگر مقوله های مورد بحث از جنبه های اجتماعی مورد نظر است و بررسی این مفاهیم به عنوان ارزش های اجتماعی و در رابطه با نهادهای اجتماعی توصیف می شود. به عنوان نمونه مثلاً مقوله ظلم در مثنوی ممکن است مفاهیم فلسفی، اخلاقی و دینی داشته باشد اما در این جا مفهوم آن معطوف است به نهاد سیاست و حکومت که نهادهای اجتماعی هستند.

ضد ارزش ها و نگاه آرمانی مولانا به جامعه انسانی

در سرتاسر ابیات مثنوی، به ضد ارزش هایی که انسان ها را وادار به اعمال غیراخلاقی می نماید با تیزبینی و موشکافی اشاره شده است. مولانا در واکاوی رفتارهای انسانی، منشأ بسیاری از اختلاف ها، ستیزه ها، دشمنی ها و تباهی های جامعه را در پیروی از این ضد ارزش ها می داند.

از دیدگاه جامعه شناسی بینش فکری مولانا در برخورد با ضد ارزش ها یا به تعبیری بدی ها و زشتی های جامعه، قابل تأمل و حائز اهمیت است.

این نگرش آرمانی که سرچشمه آن در جهان‌بینی زیبانگرا نه اوست، متأثر از تصویر انسان در قرآن و اسلام است: موجودی که اشرف مخلوقات و شایسته عشق الهی است. مولانا معتقد است، بدی‌ها و زشتی‌های انسان ریشه در محیط اجتماعی، خانواده، تعلیم و تربیت و باورهای نادرستی دارد که در آن پرورش یافته است.

هیچ فردی به خودی خود و به طور ذاتی به بدی‌ها و ضد ارزش‌ها گرایش ندارد:

پس بد مطلق نباشد در جهان	بد به نسبت باشد این را هم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست	که یکی را با دگر پیوند نیست
زهرمار آن مار را باشد حیات	نسبتش با آدمی باشد ممات

(مثنوی ۴/ ۶۸-۶۵)

مولانا معتقد است نیکی و بدی مفاهیمی مطلق نیستند و شناخت ما نسبت به حقیقت امور و انگیزه‌های درونی آدمیان، نسبی و ناقص است. پس باید تلاش کرد تمام انسان‌ها را مورد توجه قرار داد و خوبی‌های نهفته در وجود آن‌ها را دریافت، حتی افرادی که در ظاهر به ارزش‌های جامعه پایبند نیستند.

آن یکی در چشم تو باشد چو مار	هم وی اندر چشم آن دیگر نگار
کاندرین یک شخص هر دو فعل هست	گاه ماهی باشد و او گاه شست
نیم او مؤمن بود نیمش گبر	نیم او حرص آوری نیمش صبر
هر که این نیمه ببیند رد کند	هر که آن نیمه ببیند کد کند

(۲/ ۶۰۸-۶۰۲)

جهان مولانا، جهان احترام به انسان و عشق بی‌قید و شرط به هم‌نوع است. او مصداق دگرپذیری، تسامح و بردباری در برابر دیگران است. از نظر او در جامعه نه «بدان» بلکه «بدنامان» وجود دارند و این بدنامان سزاوار توجه، شناخت و بررسی هستند. چه بسا بتوان در وجود آن‌ها ارزش‌های گران‌بهایی را یافت که برای جامعه انسانی سودمند باشد؛ بنابراین وظیفه همه نهادها در برابر جامعه، حمایت از افراد و اعضای جامعه در برابر آسیب‌ها است؛ چرا که آسیب‌ها، سبب نابودی توانایی‌ها و ارزش‌های انسانی است و در نهایت به جامعه‌ای ناکارآمد و فاقد پویایی منجر می‌گردد.

هین ز بدنامان نباید ننگ داشت	هوش بر اسرارشان باید گماشت
ای بسا زر که سیه تابش کنند	تا شود ایمن ز تاراج و گزند

(۶/ ۲۹۲۱-۲۹۱۹)

دگر پذیری در نظام ارزشی مولانا با تأکید بر پذیرش افکار و عقاید دیگران و فهم متقابل انسان‌ها از یکدیگر مطرح می‌شود. اما توجه به این نکته ضروری است که در بینش فکری او به سبب انسجام و پیوند عمیقی که بین اجزای گوناگون هستی وجود دارد. هر عمل کوچکی می‌تواند در جهان تأثیرگذار باشد. هر کنشی هر قدر هم ناچیز، بازتاب خود را پدید می‌آورد؛ بنابراین در محیط اجتماعی نیز رابطه قراردادی عمل و عکس‌العمل بر رفتارهای انسانی حاکم است و رفتار کسی که نسبت به دیگران ظلم و تعدی روا می‌دارد، بی‌پاسخ نمی‌ماند:

بهر مظلومان همی‌کنند چاه درچه افتادند و می‌گفتند: آه
پوستین یوسفان بشکافتند آنچه می‌کردند یک یک یافتند
(۳۹۶-۳۹۷/۳)

رفتارها و انتخاب‌های انسان در سرنوشت خودش و دیگران مؤثر است، از این رو تک‌تک آحاد مردم نسبت به اعمال خود به طور جدی مسئولند و در صورت ارتکاب به بدی و زشتی باید انتظار مکافات و جزا را داشته باشند.

فعل تو که زاید از جان و تنت همچو فرزندت بگیرد دامت
(۴۷۹/۶)

در این جا مهم‌ترین ارزش‌های اجتماعی و مفاهیم متضاد با آنها در مثنوی که در چارچوب این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است، در جدول‌های زیر طبقه بندی شده و فراوانی و نسبت هر یک به تفکیک آمده است:

جدول: ۱، ارزش‌های اجتماعی در مثنوی به ترتیب اهمیت و فراوانی

ارزش‌های اجتماعی	تعداد	درصد
عشق	۳۵۲	۴۴/۱
علم	۲۰۵	۲۵/۷
ثروت (مال)	۱۳۹	۱۷/۴
عدل / عدالت	۵۲	۶/۵
برادری	۵۱	۶/۴
قناعت (وارستگی)	۱۷	۲/۱
صلح	۱۶	۲/۰
آزادی و تسامح	۱۶	۲/۰
جمع	۷۹۷	٪۱۰۰

جدول ۲: ضد ارزش های اجتماعی در مثنوی به ترتیب اهمّیت و فراوانی

ضد ارزش ها	تعداد	درصد
حرص / طمع	۲۵۴	۳۰/۵
کینه / دشمنی	۱۸۰	۲۱/۶
فقر	۱۱۵	۱۳/۸
ظلم / زور	۹۸	۱۱/۷
جنگ	۹۷	۱۱/۶
حسد	۸۸	۱۰/۷
جهل	۸۵	۱۰/۲
استبداد / تعصب	۲	۰/۲
جمع	۹۱۹	٪۱۰۰

در این جدول پراکندگی ارزش های اجتماعی منتخب در مثنوی نشان می دهد که بیشترین تأکید مولانا بر مقوله «عشق» است که وجه بارز شخصیت و منش خود مولانا به عنوان عارف و ادیبی عاشق است. این مفهوم ۳۵۲ مورد معادل ۴۴/۱ درصد در مثنوی تکرار شده است. مفهوم بعدی از مجموعه ارزش های اجتماعی منتخب در این پژوهش، مفهوم و مقوله «علم» است که جمعاً ۲۰۵ مورد و معادل ۲۵/۷ درصد تکرارپذیری داشته است. سایر ارزش های اجتماعی در این بررسی در جدول فوق به تفکیک ذکر شده است و در مقابل هر مفهوم متضاد آن (ضد ارزش) نیز به تفکیک موارد تکرار و درصد طبقه بندی شده است. در مجموع موارد نیز ارزش های اجتماعی مورد نظر ۷۹۷ مورد تکرار شده و مفاهیم متضاد با آنها نیز جمعاً ۹۱۹ مورد در مثنوی ذکر شده است.

نتیجه‌گیری

دستگاه اندیشه مولانا و نظام ارزش‌گذاری آن بیانگر روح کمال یافته اوست؛ بینشی برخاسته از تجربه‌های عمیق دینی و معرفت‌شهودی که تنها بر اساس تجربه عشقی منحصر به فرد او قابل توصیف است.

او از افق‌های وسیع آرمان بشری سخن می‌گوید. آرای او پیامد طبیعی تجربه شخصی اوست نه نظریه‌پردازی صرف که منحصر به طبقه، مذهب یا گروه خاصی باشد. از همین روست که ارزش‌های موردنظر او مرام‌نامه عقیدتی، با تاریخ مصرف و جذابیت محدود و مقطعی، نیست بلکه همایشی همگانی است برای مردمان زمان‌ها و مکان‌های گوناگون.

ارزش‌هایی همچون عشق، برادری، صلح، آزادی که از دایره تنگ مرزبند‌های بشری فاصله می‌گیرد و همه هستی را در یک کلیت واحد و شکوهمند تصور می‌کند. او در بیان آموزه‌های خود تمام جنبه‌های خرد و کلان واقعیت‌ها را در نظر داشته و از رفتارها و کنش‌های انسان‌های عادی در اعماق لایه‌های اجتماعی غافل نمی‌ماند و به جلوه‌های متنوع و پیچیده واقعیت‌های اجتماعی اشراف دارد.

اگرچه مولانا یکی از نخبگان بشریت است، اما در مثنوی معنوی از همه گروه‌های اجتماعی سخن می‌گوید و به طنین صدا دار ارزش‌ها و آرمان‌های همه گروه‌های انسانی بدل می‌شود. یکی از رایج‌ترین تعریف‌های فرهنگ در عرصه جامعه‌شناسی، فرهنگ را اندیشه‌ها، هنجارها و ارزش‌هایی می‌داند که ممکن است در سطح جامعه بسیار متنوع باشد (گبلر، ۱۳۹۱: ۸۲).

بر همین اساس می‌توان مولانا را سخنگوی فرهنگی و به تعبیر دیگر زبان «تفاهم‌های مشترک» دانست. اما توجه به این نکته نیز ضروری است که فرهنگ و به تبع آن ارزش‌ها و اندیشه‌ها تغییر می‌کنند و امکان دارد حتی درون یک جامعه تنوع وسیعی داشته باشند. به همین دلیل افراد اجازه می‌یابند و یا حتی تشویق می‌شوند برای خود ترکیبی از اندیشه‌ها و ارزش‌ها را برگزینند. در حالی که همین اندیشه‌ها و ارزش‌ها در هر فرد با گذشت زمان تغییر می‌کند.

ارزش‌های اجتماعی به عنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگی به طور غیرمستقیم عامل تحولات بزرگی در زندگی انسان‌ها هستند.

امروزه اگر کسی در جستجوی بازخوانی مقام و منزلت انسان، در جهان هستی و جامعه و فرهنگ بشری باشد، بی‌تردید یکی از منابع معتبر در این باب مثنوی معنوی است. اگر مثنوی مخاطبانی فراتر از عصر خود دارد، به دلیل عمق مضامین و اصالت دعوت‌ها و حکمت‌های آن است؛ چرا که چشمه‌ای جوشان انسان‌دوستی و کرامت بشری است.

اما باید به این نکته توجه داشت که آموزه‌های عصر او پاسخگوی نیازها و چالش‌های اجتماعی انسان امروز نیست. مولانا نیز مانند هر هنرمند بزرگ دیگری بازتاب شرایط اجتماعی حاکم بر عصر خود است. تفکر او را باید در روند تکامل اندیشه بشری تحلیل کرد. خوانش برخی از آراء او تنها در چهارچوب فکری و فرهنگی روزگارش امکان‌پذیر است.

جوامع امروز بر مبنای ارزش‌هایی که جامعه در عمل بر اساس آن‌ها رفتار می‌کند قابل بررسی است. در بسیاری از موارد کارکرد ارزش‌هایی که در مثنوی بازتاب می‌یابد برای بررسی و تفسیر پدیده‌های اجتماعی عصر حاضر توان پاسخگویی لازم را ندارد.

با این حال این اثر ادبی کلاسیک هنوز هم در میان اقشار مختلف جامعه، از فرهیختگان گرفته تا شهروندان عادی، یک مرجع فرهنگی محسوب می‌گردد.

چگونه می‌توان تمایزی را که بین ارزش‌ها و کارکرد این ارزش‌ها در آثار کلاسیک و رویکرد جامعه‌شناسی امروز وجود دارد تفسیر کرد؟

آنچه که از دیدگاه جامعه‌شناسی در مثنوی حائز اهمیت است، کارکرد نظام ارزشی ارائه شده در آن است. آموزه‌های ارزشی مولانا اگرچه در بسیاری از موارد نماد واقعیات اجتماعی اکنون به شمار نمی‌آید و نمی‌تواند به عنوان الگوهای اجتماعی و معیاری برای تنظیم و هدایت رفتار گروه‌های مختلف مورد پذیرش قرار گیرد یا برای سازمان دادن به تقسیم کار در جامعه به کار رود، اما هم‌چون یک آیین جمعی موجب به وجود آمدن احساسات پرشور و عمیق می‌شود و مبنای فرهنگی برای وفاداری به معیارهایی پدید می‌آورد که راهنمای رفتار انسانی محسوب می‌شود. نظام ارزشی مثنوی همانند یک برنامه کلی این امکان را برای حل تضادهای ارزشی و رفتاری جوامع بشری فراهم می‌آورد.

بنابراین می‌توان برای توضیح و تبیین تمایز بین واقعیت‌ها و چالش‌های اجتماعی امروز و آموزه‌های ارزشی و اندیشه‌های فرهنگی - اجتماعی گذشته که در آثار ادبی فرا زمان و فرا مکانی چون مثنوی تولید شده است، از دو اصطلاح ارزش‌های آرمانی و ارزش‌های واقعی استفاده کرد. به این معنا که ارزش‌های آرمانی مجموعه ارزش‌هایی است که یک جامعه نزد خود گرامی می‌دارد و آن را پیوسته تبلیغ می‌کند اما آن دسته از ارزش‌هایی را که جامعه در عمل بر اساس آن‌ها عمل می‌کند و حتی درون جامعه واحد، همواره با یکدیگر همگون نیستند، ارزش‌های واقعی نامید.

با این تعبیر شناخت ارزش‌های اجتماعی در مثنوی و کاوش هر چه دقیق‌تر و فراگیرتر در مثنوی معنوی از دیدگاه جامعه‌شناختی علاوه بر این‌که یافته‌های ارزشمند و متنوعی در مورد ابعاد گسترده این اثر به دست می‌دهد، واکاوی و بازشناسی ارزش‌های آرمانی جامعه بشری در مسیر پرفراز و نشیب تاریخ خردورزی و روشنگری است.

منابع و مآخذ

- ۱- استونز، راب، (۱۳۷۹)، متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: مرکز.
- ۲- اینگلهارت، رونالد، (۱۳۷۳)، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر.
- ۳- بازرگان، محمد نوید، (آبان و آذر ۱۳۸۸)، مولانا و جهان صلح یک رنگ، ارائه شده در همایش بزرگداشت اندیشه‌های جهانی مولانا، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۴- ترابی، علی اکبر، (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، تبریز: فروزش.
- ۵- چتیک، ویلیام، (۱۳۸۲)، راه عرفانی عشق، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: پیکان.
- ۶- چلبی، مسعود، (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران: نی.
- ۷- خالقی فر، مجید، (۱۳۸۱)، بررسی ارزش‌های مادی / فرا مادی و عوامل مؤثر بر آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۸- خلیفه، عبداللطیف، (۱۳۷۸)، بررسی روان‌شناختی تحول ارزش‌ها، ترجمه سید حسن سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی
- ۹- رفیع‌پور، فرامرز، (۱۳۷۸)، آناتومی جامعه: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۰)، پله پله تا ملاقات خدا، تهران: علمی.
- ۱۱- زمانی، عبدالکریم، (۱۳۸۲)، میناگر عشق، (شرح موضوعی مثنوی معنوی)، تهران: نی.

- ۱۲- ستوده، هدایت الله، (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی در ادبیات*: تهران: ندای آریانا.
- ۱۳- شمیسا، سیروس، (۱۳۶۸)، *گزیده غزلیات مولوی*، تهران: بنیاد.
- ۱۴- شیمل، آن ماری و چتیک، ویلیام و نصر، سیدحسین، (۱۳۸۳)، *گنجینه‌های معنوی مولانا*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: مروارید.
- ۱۵- فرامرزی، داود، (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، *نظریه ساختار مدور ارزش‌های شوارتز*، فصل‌نامه پژوهش، شماره ۱۴ و ۱۵، صص ۱۳۰-۱۰۷.
- ۱۶- گبلر، جی، (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه مهدی شفقتی، تهران: آوند دانش.
- ۱۷- ملک‌پور، علی، (۱۳۸۶)، *اهمیت آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر*، کنگره بین‌المللی بزرگداشت مولانا، تهران.
- ۱۸- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، (۱۳۷۲)، *مثنوی معنوی*، شرح و توضیح کریم زمانی، تهران: اطلاعات.
- ۱۹- نیکوگفتار، منصور، (۱۳۸۶)، *رابطه بین سلسله مراتب ارزش‌ها و سلامت عمومی*، فصل‌نامه پژوهش‌های روان‌شناختی، سال دهم، ش ۱-۲، (پیاپی ۱۹).
- ۲۰- یوسفی، نریمان، (۱۳۸۳)، *شکاف بین نسلی*، تهران: جهاد دانشگاهی.